

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooon.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید



دانشگاه نیز

عنوان تحقیق :

زندگی و هنر شاملو

نام استاد :

.....

محقق :

.....

.....

.....

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoo.cn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مقدمه ای برزندگی شاملو
۷	ترجمه های شاملو
۱۰	نام دفاتر شعر شاملو
۱۱	شعر
۱۶	پیشنوتها
۱۸	بسط طرح
۲۲	قناری و صفت کوچک
۲۴	نتیجه گیری

در این مجال کوتاه کار بس دشوار بر عهده من نهاده اند تفسیر و تحقیق نوشتن در مورد یک ادیب که شاید به جرات او بزرگترین ادیب معاصر ایران می باشد متأسفانه بسیاری از ایرانیان این شاعر بزرگ را نمی شناسند و آثارش بر ایشان نا مانوس می باشد .

احمد شاملو: شاعر و نویسنده و مترجم ، محقق ، نمایش نامه نویس ، روزنامه نگار. او کسی است که در تمام این مقولات آثاری جاودانه بر جای نهاد آثاری که هرگز فراموش نخواهد شد .

بامداد در سرتاسر زندگی خود دچار ناملایمتهای بسیاری شد که شاید از دیدگاه وی و نوع آثارش چشمه می گرفت در بین اصطلاح به اصطلاح ادیبان بودند کسانی که سعی در تخریب وی داشت اما این آرزوی آنها هیچگاه به حقیقت نپیوست . این خرده نه تنها ادیبان نه تنها راه را به جایی نمی برند بلکه گذشته و آینده خود را نیز پرده ابهام فرومی برند .

شاملو در این دو مورد و ادعاهای بی مورد برخی خود می گوید که ناملایمتهایی که به خاطر طرز فکرش بر وی وارد شد.

آیا نه

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

یکی نه

بسندہ بود

که سرنوشت مرا می سازد

تنها فریاد زدم

نه

من از

فرو رفتن

تن زدم

صدایی بودم من

شکل میان اشکال

و معنایی یافتم

این چنین است که کسان

را از آن گونه می نگرند

که نان از دسترنج ایشان می خورد

و آنچه به گند نفس خویش آلوده می کند

هوای کلبه ایشان است

حال آنکه

چون ایشان بدین دیار فراز آمده اند

آن

که چهره و دروازه بر ایشان گشود

من بودم

شاملو آنگونه که خود بارها اعتراف می کند در کودکی و جوانی زندگی

آرامی نداشته پدری نظامی مدام در سفر و ماموریت. مادر از آن سان که

بیشتر مهری بورزد سعی در نگهداری این خانواده از هم گسیخته داشته .

در جوانی ازدواجی ناموفق که خود در شعر از آن این گونه یاد می کند.

آقای و زن و خانم ایشان لغت و اگر

همرنگ و هم تراز نباشد لاجرم

محصول زندگیشان دلپذیر نیست .

مثل من و زنم :

من وزن بودم، او کلمات {آسه های و زن }

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooch.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

موضوع شعر نیز

پیون جاودانه لبهای مهر بود.

با آنکه شادمانه در این شعر می نشست

لبخند کودکان ما {این ضربه های شاد}

لیکن چه سود! چون کلمات سیاه و سرد

احساس شوم مرثیه واری به شعر داد:

هم وزن را شکست

هم ضربه های شاد را

هم شعر بی ثمر شد و مهمل

هم خسته کرد بی سببی اوستاد را!

باری سخن دراز شد

وین زخم درناک را

خونابه باز شد...!

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoo.cn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

اما هیچ کدام از این عوامل باعث نشد که شاملو از پای بایستاد و نظاره در

آنچه شاید شیرین ترین ایام می نامندش بیفکند. آری او پس از سالها کسی را

یافت که در زندگی او نقش مهمی بر عهده داشت آید اسرکیسیان.

آیدا آرامش روحی و کمک همیشه ایستاده در کنار شاملو بود تا آخرین لحظه

عمر وی ، او را تنها نگذاشت و با وی در مقابل تمام آنچه که شاید کینه

ورزی عالم و عالمیان توان نامیدن ایستاد.

و چشمانت با من گفتند

که فردا

روز دیگری ست

آنک چشمانی که خمیر مایه مهر است!

وینک مهر تو:

نبرد افزاری

تا با تقدیر خویش پنجه در پنجه کنم

آفتاب را در فراسوهای افق پنداشته بودم

به جز عزیمت نابه هنگام هم گریزی نبود

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

چنین انگاشته بودم

آیدا فسخ عزیمت جاودانه بود

میان آفتابهای همیشه

زیبای تو

لنگری ست-

نگاهت

شکست ستمگری ست-

و چشمانت با من گفتند

که فردا

روز دیگری ست

شاملو به سال ۱۳۰۴ در تهران متولد و در سال ۱۳۷۹ در کرج چشم از جهان

فرو بست.

مرداد ۷۹ تلخ ترین ماه برای دوستداران شاملو بود زیرا که او را به خاک

سپردند نه او را بلکه پدری که هرگز نخواهد مرد. آرامگاه همیشگی وی در

قطعه نویسندگان و هنرمندان امامزاده طاهر می باشد.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoo.cn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

شاملو آنگونه زندگی کرد که خود چنین به چار میخ شهری کشدش:

گر بدینسان زیست باید پست

من چه بی شرمم اگر فانوس عمرم را به رسوائی نیاویزم

بر بلند کاج خشک کوچه بن بست

گر بدینسان زیست باید پاک

من چه نا پاکم اگر نشانم از ایمان خود، چون کوه

یادگاری جاودانه، برتر بی بقای خاک.

شاملو در اواخر عمر از بیماری دیابت آزار می برد و به همین دلیل یک پایش

را نیز از دست داده بود و آنگاه موقع مرگ فرا رسید خود او رابطه اش را با

مرگ اینگونه توصیف می کند.

هرگز از مرگ نهراسیده ام

اگر چه دستانش از ابتذال شکننده تر بود.

هراس من باری-همه مردن در سرزمینی ست

که مزد گورکن

از بهای آزادی آدمی

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

افزون باشد.

جستن

یافتن

و آنگاه

به اختیار برگزیدن

و از خویشتن خویش

با روئی پی افکندن

اگر مرگ را از این همه ارزشی بیش تر باشد

حاشا که هرگز از مرگ هراسیده باشم

اما چون ما بیشتر قرار است که به شعر شاملو پردازیم از کنار دیگر آثار وی

تنها فهرست وار البته با اندکی توضیح می گذاریم.

ابتدا ترجمه ها:

ترجمه، برگردان، نیز زمینه ای برای رشد شاملو بود که به کمک فرهنگ و

دوستداران رسید تا با نوابغ و آثار دیگر ملل آشنا شوند. بیشتر با اشعار آزاد

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

اندیشان ملل دیگر که گاه خود نیز از آنها الهام می گرفت. مانند لورگا و

بیگل.

حدود دو دهه پس از اولین دفتر شعر ترجمه او به نام غزل عزلهای سلیمان در سال ۴۷ به چاپ رسید.

در سال ۵۲ کتاب همچون کوچه بی انتها را به چاپ رساند و در سال ۵۹ نیز از گارسیا که شاملو علاقه ای خاص به وی و اشعارش دارد کتابی به نام ترانه های شرقی و اشعار دیگر را به چاپخانه سپرد.

در سال ۶۰ ترانه های میهن تلخ یا نیس ریتسوس را به جامعه هدیه کرد.

هایکو مجموعه ای بود که با کمک علی پشایی در سال ۶۱ به بازار آمد سیاه

همچون اعماق افریقای خودم نوشته لگستن هیوز در سال ۶۲ به کتاب

فروشی ها رسید سال ۶۵ ارمغانی دیگر سکوت سرشار ناگفته

هاست. برگردان آزاد است از مارکوت بیکل و چیدن سپیده دم نیز سال ۶۷

تاز همان شاعر با کوشش همان شاعر به چاپ رسید و در سال ۷۲ پهلوان

نامه گیل گمش آخرین ترجمه وی در باب شعر بود.

در ادامه به ترجمان از نمایش نامه ها از وی می بینیم مفت خورها اثر گرگه
ئی چی کی در سال ۳۲ به تاریخ اواین ترجمه وی است. در سال ۴۰ دفتر
سیزدهم آندره ژید و سال ۴۲ سی زیف و مرگ آثار روبرمرا را با کمک
فریدون ایل بیگی به چاپ رساند بعد از ۵ سال عروس خون لورکا را به
کتاب فروشیها رساند. برگردان آخر او در مورد نمایش نامه به سال ۶۱ باز
می گردد. نصف شب است دیگر، دکتر شوانیزر. قصه، رمان و فیلم نامه نیز
ورطه ای بود که بامداد در آن هم مطالبی را به رشته تحریر کشید.

در سال ۲۹ زن پشت در مفرغی، در سال ۳۴ زیر خیمه گر گرفته شب و در
سال ۵۲ در هاودیوار بزرگ چین را به چاپ رساند. در سال ۶۵ میراث
آخرین اثر چاپ شده وی در این جایگاه بود. سفر میمنت اثر ایالای متفرقه
امریق که هیچ گاه به چاپ نرسید.

متون کهن: حافظ شیرازی سال ۵۴ - افسانه های گنبد ۳۶ - ترانه های خیام، ابو
سعید، ابوظاهر به سال ۳۶ کتابهایی هستند که شاملو در مورد ادبیات کهن به
چاپ رساند.

اما بزرگترین و حجیم ترین شاهکار با مداد کتاب کوچه است.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooch.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

کتاب کوچه فرهنگ نامه ای است از لغات و اصطلاحات رایج و منسوخ

شده با ریشه یابی و قصه های ابتدایی همراه با امثال و حکم فولکورل تهران

که بسی گنجی گرانبهاست در صد جلد که متاسفانه ده از صد آن نیز منتشر

نشده، دیگر آثار تحقیقی را تنها با ذکر نام یاد آور می شویم.

۱- از مهتابی بی کوچه (مجموعه مقالات) ۵۷ ۲- یادنامه هفته شعر خوشه ۳-

درست در میان گود ۴- حواشی و یادداشت ها درباره غزلیات حافظ که به

چاپ نرسید. ۵- گفتگو با شاملو به روایت محمد علی

نام دفاتر شعر شاملو

۱- آهنگهای فراموش شده ۲۶ سال انتشار آن می باشد

۲- قطعنامه به سال ۳۰

۳- آهن و احساس ۲۰ در چاپخانه توسط فرمانداری نظامی ضبط و طعمه

حریق شد

۴- هوای تازه ۳۶

۵- باغ آینه ۳۹

۶- لحظه ها و همیشه (چاپ اول خیمه آیدا در آینده) ۴۳

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoo.cn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

۷-آیدا در آینه ۴۳

۸-آیدا درخت و خنجر و خاطره ۴۴

۹-قنوس در باران ۴۵

۱۰-مرثیه های خاک ۴۸

۱۱-شکفتن در مه ۴۹

۱۲-ابراهیم در آتش ۵۲

۱۳-دشنه در دیس ۵۶

۱۴-ترانه های کوچک غربت ۵۹

۱۵-مدایج بی صله ۷۱

۱۶-حدیث بی قراری ماهان ۷۹

۱۷-آستانه ۷۷

۱۸-مجموعه آثار ۷۸

شماره های ذکر شده ، سالهای اولین چاپ کتابها می باشد.

شعر :

تاثیر گذارترین قسمت آثار شاملو شعر های وی است. در خاطراتش اینگونه می گوید در کودکی عاشق موسیقی بودم ولی بدلائل زیاد نتوانستم به آن پردازم شاید شعر سرخوردگی آن هنر در وجود من باشد و شاملو شاعری توانا بود و این را می توان از این نکته که وی در شعر نو نیمایی سبکی نوتر بنا نهاد متوجه شد که آنرا شعرسپید نامید.

شاملو می گوید من نه از آن بابت که که توانایی گفتن شعر کلاسیک را ندارم شعر کلاسیک نمی گویم. بلکه من توانایی آن را در خود می بینم و میتوانم این گونه نیز شعر بگویم. اما در شعر کلاسیک باید همیشه محدود وزن و ردیف و قافیه بود که گاه باعث می شود انسان هر آنچه در دل دارد را نتواند به زبان بیاورد. موضوعات اصلی شعر شاملو آزادی، رهایی، مبارزه باستم، نو اندیشی، کمک به هم نوع عشق و زیبای آفرینی می باشد که هر کدام را به رساترین و شیوا ترین حالت ممکن بیان کرده.

با مداد در مورد شعر و آثارش اینگونه می گوید :

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید

یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

آثار من ، اتوبیوگرافی کاملی است . من به این حقیقت معتقدم که شعر ،

برداشتهایی از زندگی نیست بلکه یکسره زندگی است. و در شعر می گوید:

رهایی است

نجات است و آزادی

تردیدی ست

که سرانجام

به یقین می گراید

وگلوله ی

که به انجام کار

شلیک

می شود.

آهی به رضای خاطر ست

از سر آلودگی

و قاطعیت چهار پایه است

به هنگامی که سرانجام

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoo.cn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

از زیر پا

به کنار افتد

تا بار جسم

زیر فشار تمامی حجم خویش

درهم شکند

اگر آزادی جان را

این

راه آخرین است

شاملو گاهی در شعر زبانی آمیانه نیز برمی گزیند که خود آن را سیاه مشقی

به برای تمرین می نامد.

اشعار پریا و یا دختران ننه دریا بر همین مطلب صحه می گذارند که اشعار

دیگری با همین صورت از ایشان در این اشعار (با آنکه زبان ساده ای دارند)

شاملو باز هم آزادی، امید و نیاز به یاری و کمک رسانی را یاد آور می شود.

به گوشه هایی از آنها می پردازیم:

بچه خسه مونده

چیزی به صب نمونده

غصه نخور دیوونه

کی دیده شب بمونه؟

مگه زوره؟ به خدا هیچکی به تاریکی شب تن نمیده

موش کورم که میگن دشمن نوره به تیغ تاریکی گردن نمیده!

می رسیم به شهر مردم بین صداس میاد

جینگ جینگ ریختن زنجیر اش میاد

آه! زنجیر ای گرون، حلقه به حلقه لا به لا

می ریزن ز دست و پا

بوسیدن پاره می شن

دیا بیچاره می شن

سربه جنگل بذارن جنگل و خارزار می بینن

سر به صحرا بذارن کویر و نمکزار می بینند

با نگاهی در تکه اشعاری که می آوریم متوجه می شویم که شاملو در شعر

خود از اصطلاحات و لغات آمیانه استفاده بسیار می کند مانند:

بهار که بجای بهار- صب که به جای صبح - غلاغ به جای کلاغ

از اینگونه در شعر شاملو بسیار می بینیم که باعث زیبایی افزون آثارش می شود.

نکته دیگری شاید جالب باشد در جلوی نیمی از اشعار نام شبانه را می بینیم. شبانه به اشعاری از شاعر گفته می شود که شاعر در نیمه های شب یا غروب می نویسد. شاملو زبان رمز گونه ای دارد که تنها راه رمز گشایی آن هم صدایی و همفکری با آن است. به همین منظور به تفسیر و نقد دو شعر از

شاملو می پردازیم:

البته قبل از آغاز باید گفت که شاملو جوایزی کسب نمود که شاید گوشه ای از فعالیت های او را جواب نمی دهد. شاملو کاندیدای ایرانی جایزه نوبل ادبی بود و برنده جایزه سوئد.

در آغاز شعر طرح یک استحال را به نقد می نشینیم.

توضیحی لازم است که یادآور می شوم در کلمه هایکو

هایکو در اصل گونه ای از جلبکها هستند که در آبهای ژاپن رشد می کنند.

اینها توسط رشته ای باریک از روی سطح اقیانوسها به کف اقیانوسها متصل

می شوند و از مواد مغذی آن زندگی می کنند اما در اصطلاح ادبی به اشعاری

گفته می شود که : بسیار کوتاه هستند ولی معنای بسیاری را در خود دارند.

این شعر شاملو از آن دسته است.

سلاخی می گریست

به قناری کوچکی دلباخته بود

سلاخی / می گریست متراکم ترین و موجزترین شعر شاملو می باشد.

گویی آن قدر از واقعیت دور است که ورای آن حرکت می کند و از سوی

دیگر آنقدر به ما نزدیک است که واقعی تر از آن یا لمس پذیر تر از آن

چیزی نیست.

پیشنوتها

۱-سلاخ: سلاخ دارای دو رو می باشد که یکی همراه با یال و کوپال ، هییی

و کسوتی گاه گشاده است. اما آن روی آن بوی خون می دهد. تداعی گر

کارد و فوران خون. در معنای لغوی سلاخ یعنی : کسی که گوسفند ذبح کند

و آن را پوست کند.

انسلاخ از همین ماده در تصوف کاربردی مشابه دارد و اینجا می توان آن را به معنای پوست انداختن گرفت. اما سلاخ این شعر کدام یک از حالاتی که گفته دارد. او بر خلاف همپیشگانش یک چیز غریب دارد گریستن.

۱-قناری اما قناری تنها یک رو دارد. کوچک و خلاصه دارای آوازی خوش ، معصوم و بی آزار اما از سوی دیگر بندی محبوب آدمیان و نشان خودخواهی آنان که شاید وجه مشترک او با سلاخ باشد.

و حالا ابتدا طرحی از نکات اصلی رسم می کنیم و سپس به بسط و نتیجه گیری کلی آنانی می پردازیم.

۱-در اینجا قناری آنگاه حس حضور می یابد که سلاخ بوجود می آید یعنی سلاخ به قناری معنا یا تحقق می بخشد.

۲-سلاخ چه گونه متوجه و در کل بینایی شود نسبت به قناری ؟ در لحظه ای، در آن و این دل باختن و گریستن به اوج می رسد و می تواند یک شعله ناگهانی باشد . یعنی در یک لحظه دستخوش استحاله می شود که این با کوتاهی شعر همنوایی دارد.

۳- دل باختن سلاح پدیده ای نا معمول نمی باشد (چون در نهایت او نیز

انسان است) اما گریستن او معنای غیر عادی دارد که این از سوی دیگر به

هستی سلاح بعد تازه ای می دهد و با گریستن حصارى که سیاهی سلاح به

دور ساخته فرو ریخته می شود. با حیرت خویشتن را بیرون محیطی ویران

می بیند.

آیا واقعاً او پیشه سلاخی را کنار می گذارد؟ چیزی که نمایان است این

استحاله ای روحی است و او را از جو سلاخان جدا خواهد کرد. در گسترده

بی پهنای شعر که جهان سوی اوست رها می شود.

۴- آیا سلاح از آن بابت می گیرد که خویش را نابود شده می پندارد می

گرید؟

شاید از آن سوی که از رسیدن به قناری نومید است گریه اش از نا امیدى

اش سرچشمه می گیرد یا که در قناری چیزی می بیند که خود جوابی بس

رساتر از آن نمی بیند یا بالعکس.

۵- قناری بوده و سلاح نیز: اما شرایط و عوامل خارجی و شاید درونی توجه

او را به قناری جلب کرده او چگونه دلباخته قناری شده؟ شعر جوابی ندارد.

تنها هستی بر باد رفته وی را که در گریستن به تجلی رسیده را نمی توان دید. و نکته دیگر اینکه با این استحالته وی از حضور خاموش قناری آکنده از وجود پر هیاهوی خون و سیاهی خالی می شود.

۶- در آخرین نکته به این مسئله می پردازیم که مقصد و هدف از این استحالته (دلباختن) چیست؟ درآمدن از سلاخیت و رسیدن قناری شاید در آغاز رسیدن سپس رها شدن از هر هدف و مقصودی و با نگاهی کوتاه می توان دریافت که در این دلباختن سلاخ به سرابی می رسد که تازه آغازیست برای راهی نو که در خلاف جهت راه گذشته یعنی سلاخی است.

بسط طرح:

تقبل در این شعر بسیار نمایان است تقابل بیان سلاخ و قناری که به اصطلاحی قطبهای این شعر می باشند می رسیم به این که قطبها چگونه هستند؟ همنام یا غیر همنام. آنچه از شعر بر می آید هیچ یک نه فراکننده است و نه پذیرنده کار.

حتی دل باختن و گریستن را محرکی نمی توان یافت برای حرکت سلاخ به سوی قناری. واز آن سو نیز قناری بدون حرکت ایستاده با نوع نگاه در می

یابیم که شاید قناری کاتالیزوری است که وجود سلاخ را بسوی ترکیبی نو به

جلو برد چه قناری درواقعیت باشد یا در خیال.

تقابل در این شعر را از سه منظر می توان بررسی کرد.

۱-تقابل زرد ملایم قناری با متن خونین خشن سرخ سلاخ و در آخر شاید

بتوان گریستن را به فضایی آبی تشبیه کرد که در نهایت به تقابل وحشیانه

وافراطی زرد/سرخ/آبی خواهیم رسید.

۲-تقابل تیره و روشنی یا در واقع نور، تاریکی، سفیدی و سیاهی

۳-رویارویی و تقابل از لحاظ اندازه و حجم و نسبت.الف)کوچک و بزرگ

و حجم دیوانه وار سلاخ و خردی قناری.ب)خشن و نازک و باریک بودن و در

نهایت پرهیاهوی سلاخ و آرامش و خاموشی قناری.

جنگ اضداد در این شعر کوچک شاید از عمیق ترین و طولانی ترین عرصه

های آن می باشد.

شاید با بیان این جمله فکر کنید تضاد میان قناری سلاخ که البته خیر بلکه

تضاد میان سلاخ و خودش،دلباختگی و پیشینه اش در این بحث می پردازیم

گریستن سلاخ یا در واقع می گریست.

می گریست از نظر زمانی مانند زدن نقبی است از سطح به انتهای یا به عمق
یا به چاهی می مانند که از بالا به عمق نگاه می کند. آن که چاه می کند
سلاخ است می گریست مجالی است که ما با استحال سلاخ هم سیری شویم
وگرنه زمان تقویمی هرگز مهم به نظر نمی رسد و در واقع می گریست ماضی
همیشه است.

و چرا تکیه ماضی و گذشته خود شاملو در جایی می گوید. آینده نیامده
و نامعلوم است. حال فرار و ماضی تند گذر است که تعمیق پذیر نمی

باشد. تنها گذشته است که تمامی لحظات بی آغاز زمان رادر خود دارد و عمق
پذیر است. و گریست در اینجا نیز از همین منظر رؤیت می شود.

و این گذشته از نظر خواننده یا بهتر بگویم بیننده مطرح می شود.

سلاخ به خاطر چرخشهای مکرر در خویش از زمان بیرون افتاده که این

خود یعنی عشق. چرا می گریست؟

چرا سلاخ می گریست؟ کوتاهترین جواب چون به قناری دلباخته بود و اما آیا

لازمه دل باختن گریه کردن است؟

آنگاه بر این جواب بر می آیم که شاید به دره های پست و کوههای بر

آسمان چنگ انداز بین خود و قناری پی برده؟

او شاید چیزی که از کف می دهد می گیرد یا آنکه بر چیزی که هرگز بدست
نیاورده؟

چیزی که در گریستن سلاح مهم است انگیزه وی است نه اشک ریختن چون
اگر وی همان خونخواه و خونریز است گریه را چه حاصل؟

چرا علت جوی یعنی چرا دلباخته؟ چیزی می خواستند به آن نرسیده را کنار

می گذاریم و به چرائی می پردازیم که می گوید چرا می گردید؟

هستی سلاح برق شد (دلباختن) بارشی ((گریستن)) این مجال بود برای

صاف شدن سلاح که دور بود و نزدیک شدن به انسان والا، آنهم به مدد

عشق.

انگیزه آغازین گریستن او در مقام دل باخته می تواند این باشد که دل از

دسته داده هراس و افسوس از گذشته و احساس تنهایی در فضای جدید که

آگاه شدن از بود پیشین و دگر شدن کنونی خویش است و شاید وجود درونی

سلاخ را بتوان به دو منشور مخالف هم تشبیه کرد که یکی وجود وی را

تجزیه و دیگری مدام در حال ترکیب آن است.

دل باختن و گریستن

آیا دل باختن یعنی عاشق شدن؟

به یک معنی آری. عاشق شدن حالت‌های مختلف دارد یکی در عشق می یابد

و پر می شود آن دیگری از دست می دهد و پر می شود؟

حال سلاخ ما، سلاخ گرفتار عشق از نوع دوم شده او ابتدا گذشته را داده و

محو عشق شده و یا خلاصه تر شادی رفته و غم آماده.

دل سلاخ در هر مرتبه ای در مکانی تمام وجود وی می باشد. سلاخ بدین

معنا عاشق است که دل و جان گذشته را از دست داده .

و تنها آواز فرو خرده و خاموش می گریست او در ابعاد نا متناهی در تمام

کائنات پژواک خواهد داشت و می گریستهای ما را تکرار می بخشد.

قناری و صفت کوچک:

تا بحال معلوم نشده که قناری اینجا چه می کند؟

به مثال آینه ای است که نا خواسته عکس چیزی را که برابر آن بوده منعکس

می کند.

قناری خود کوچک است و در نگاه اول شاید کوچک در شعر زائد بنظر

برسد ولی اینگونه نیست که بعد به آن می پردازیم اکنون به سراغ دیگر

صفات قناری می رویم که شاید بتوان آنها را صفات نا آشکار نامید.

از شعر برمی آید که قناری خاموش است و نه تنها بی تکلم بلکه به حرکت

نیز هست. در اینجا به همان بحث قبلی در مورد تقابل مجدداً می رسیم که

این در تقابل است با وجود پر هیاهوی سلاخ. البته به نظر می آید کوچک

بودن نه بر حجم و نه بر ظرافت دلالت می کند و هیچ تاثیری بر دلباختن

سلاخ به وی ندارد که چه باشد چه نباشد. این وضع قناری است که او را

کوچک می کند این نگاه کوچکی را که به ما می دهد؟ جواب یکی است و

آن سلاخ است. کوچک ترین و تنگ ترین فضای حیاتی است که او می

شناسد. مانند ستاره ای در دور سلاخ چون دور است قناری را کوچک می

بیند. قناری کوچک تراکم عظمتی است در فشرده ترین فضا.

در چند خط بالاتر اشاره کردیم به این موضوع که آری سلاح از قناری دور است. اما اگر سلاح او را بیرون خود بجوید مطمئناً دچار یاسی و نومیدی خواهد شد که دیگر بازگشتی برای وی نخواهد بود.

صفت کوچک دارای دو کیفیت است:

۱-حجمی در مقابل سلاح و دیگر فضایی که به دلیل وجود در فضایی بی نهایت گسترده است. از این رو قناری هر چه کوچکتر باشد فضای بیشتری برای گریستن سلاح گسترده می شود و گریستن برای استحاله و هر حال غریبی از سلاح انعکاسی عظیم می یابد.

که هر لحظه ای از فضای کوچک زیستن خود یعنی قناری دور می شود. گاه می توان تصور کرد این شعر در خلای ناپرشدنی میان سلاح و قناری حضور یافته یکی وجود حقیقی و عینی دارد(سلاح) و دیگری مشروط و ممکن ممکن از هر عینیتی واقعی تر.

گریستن آرام آرام سلاح را از عینیتش جدا و به امکان نزدیک می کند در انتها به جابجایی دو امکان می رسیم یکی اعتماد به سرشت آدمی که همواره امکان دگر گونی دارد. دیگری ذات همیشه عاشق انسان .

حال به سؤال چند صفحه قبل یعنی گریستن از سر ناامیدی پاسخ می دهیم.

خیر منفی نومییدی است سلاح با دل باختن به قناری کوچک به یاری گری

عشق از خود به در می شود و این آغاز رهایی اوست . گامی برای دگر شدن.

و حال یک نتیجه گیری کلی

قناری را کاری با سلاح نیست ،سلاح دلباخته می شود تا پوست بیاندازد و

راستی چه انگیزی قوی تر از دل باختن برای سلاخی خویشتن. او می گیرد

دچار استحاله می شود و آنگاه دوباره به خویشتن باز می گردد .

تا این بار خود را سلاخی کند.

و در نهایت می توان گفت

این شعر میدانچه فشرده ترین مسائل انسانی است ،مسائلی که تبلور حالات

اجتماعی -فرهنگی انسان است . انسانیت خاصی که در این شعر مطرح می

شود عصاره تعالی و دستاورد بزرگ انسان است یعنی عشق ؟

شعر دوم:

کی بود و چگونه بود؟

که نسیم

از خرام تو می گفت

از آخرین میلاد کوچکت

چندگاه می گذرد

کی بود و چگونه بود؟

که شور سوزان مرا

آتش قصه می کرد؟

از آتشفشان پیشین

چند گاه می گذرد؟

کی بود و چگونه بود؟

که آب

از انعطاف ما می گفت؟

به توفیدن دیگر باره دریا

چندگاه باقی است؟

کی بود و چگونه بود؟

که زیر قدمهامان

خاک

حقیقتی انکار ناپذیر

به زایش دیگر باره امید

چندگاه باقی است؟

تمامی این شبانه در چهار بند بسط می یابد . هر بند در پنج پله تقطیع می

شود مگر بند چهارم ، که در شش پله هر بند دو پرسش دارد پرسش اول

چنین آغاز می شود

کی بود و چگونه بود

که ...

راوی که خود پرسشگر نیز است پاسخی نمی طلبد و بی درنگ با یک (که)

پرسش را ادامه می دهد و در سراسر شعر بسط می دهد .

نسیم از خرامان تو می گفت ؟

و هر بند با پرسشی دیگر پایان می گیرد که خود به گونه ای به پرسش

آغازین باز می گردد.

از آخرین میلاد کوچکت چند گامی می گذرد ؟

این ترتیب دو پرسشی، به طور متقارن، در سه بند دیگر و به عناصر دیگر

تکرار می شود، ترتیب پرسشهای پایانی بندها به این شکل است:

دو بند اول و دوم با ((چند گاه می گذرد؟)) و دو بند سوم و چهارم با

((چندگاه باقی است؟))

این دو پرسش پایانی چهار بند گویی نگاهی است به دو سوی زمان، زمانی

که خواهیم دید سیال و زیاست نه تنها گذرنده یا آینده با این دو پرسش که

آغاز و انجام هر بند را می پوشاند گویی تمام عناصر شعر را در خود می گیرد

و آن پایان دوباره رها می کند.

شعر چهار بند است می دانید چرا؟

با نگاهی در می یابی که ضرورت ناشی از آن عنصر طبیعی است که مفردات

این شعرند:

نسیمی شمایی از باد. آتش. آب و خاک هر عنصر در یک بند

این چهار عنصر با چهار عنصر دیگر می پیوندند که این عناصر انسانی هستند

و دیگر عناصر معنا و هستی می بخشند. که این البته سه عنصر اولی به طور

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoo.cn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

و اضح معلومند و عنصر چهاری با کمی باریک نگری جامه حقیقت برتن می

کند

اینگونه: با وجود ماست که خاک حقیقی انگار ناپذیر است زیرا که احساس

ما به آن به این صورت در می یابد و حال به ارتباط عناصر طبیعی در شعر

می پردازیم:

نسیم با خرام تو

آتش با شور سوزان من

آب با نعطاف ما

و خاک با احساس ما

به این ترتیب انسان در هر چهار بند حضوری کامل دارد. در واقع عناصر

طبیعی شرح دهنده عناصر انسانی هستند یا اینکه عناصر طبیعی از عناصر

انسانی شکل می گیرند و از همان آغاز است که انسان استحال می یابد.

و حال می بینیم در شعر: «تومن»؛ و آن گاه؛ ما؛ و سپس حس و حرکت ما

به معنای داشتن و بودن خاک زیر پاها داریم و هستی و حقیقت را آنگاه می

یابیم.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooch.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

یا به صورتی ساده تر می توان اینگونه بیان کرد که : تولد و بودن ؛؛ میلاد

تو؛؛ آغاز می شود و در ((شور سوزان من)) به نهایت می رسد و در آب و

خاک و در تو فیدن زایش دیگر باره تبلور می یابد.

در سه بند اول رابطه ای عاشقانه کاملاً پدیدار می شود که در بند چهارم به

زایشی دیگر باره می انجامد.

و این نظر من از این دیدگاه آب می خورد که اگر به ((از خرام تو)) و رابطه

ش با نسیم نگاه کنی.

که هر دو آرایشی و لطافتی مادینه دارند و هم چنین در بند دوم در شور

سوزان نرینگی بزرگی که با کوچک در بند اول تقابل دارند و با هم آمیخته

می شوند باز هم در بند سوم مادینگی می بینیم در آب و انعطاف که لازمه

آمیختگی تو و من و استحاله بعدی را داریم (بند چهارم).

می پردازیم به استحاله های موجود

آب و طوفان دو صورت یا صحیح تر ، استحاله دو موقعیت یک چیزند.

در واقع استحاله این است که سرشت طوفان به نسیم تبدیل و شور سوزان

آتش فشان که به قصه می پردازند اما زمان نسیم، دل را به شور آتش فشانی

در دل آب می برد. توفیدن استحاله چشم گیر آب است.

علت استحاله عشق به نظر می رسد شور سوزانی به خرام تو، به آخرین

میلاادت. از این چهار عنصر آب و خاک از یک سرشتند که سرشتی مادروار

دارند وزایا هستند و بستر هستی انسان هستند. اما نسیم و آتش سرشت دیگر

دارند که انسان گونه است که گذرندگی زمان را می سازند ((چند گاه می

گذرد؟)) در هر چند زایش و ترکیبی از عناصر طبیعی و انسانی به این

صورت می بینیم.

از آخرین میلاد تو: زایش تو

آتش فشان پیشین زاینده آتش و گرمای من

انعطاف ما و طوفان زایی ناشی از این انعطاف

خاک و زایش دیگر باره امید.

حال می رسیم به نگاه راوی ، راوی عاشق است و مانند تمام عاشقان عشق

خود را در تمام جهان ساری می بیند

پس از آن با عناصر طبیعی نیز همساز شده و عشق را می خواند.

راوی در ابتدای هر بند دو پرسش را مطرح می کند که قدرت پیوند دهی و نیرومندی دارند.

شعر در سئوالها شکل می گیرد و کسی منتظر پاسخ نیست و از اینجاست که هر کس می تواند تعبیری خاص داشته باشد. در اصل ((کی بود و چگونه بود)) دقیقاً پرسش راوی نیست بلکه مقدمه ای ساده است از انعطاف

موسیقیای شعر (که در هر چهار بند تکرار می شود)

و بهترین انعطاف در بند سوم است. راوی از توفیدن دریا می پرسد اما این را چنان می پرسد که هیچ خشم و خروش و هول هراس طوفان در توفیدن نمی بینیم.

انعطاف ما از یک سو و چشم به راهی (در چند گاه باقی است) عامل استحاله توفیدن هستند و این را از نظر فنی هم می توان در شعر دهید. در واقع این که در ساختار بیرونی شعر هم قابل رؤیت است.

شعر یک تکنیک ساختاری آشکار دارد. آن پیوند واژه ((که)) آغاز سطر دوم هر بند است.

همین ((که)) است که انعطاف و نرم خوبی پرشش آغازین را در تمام چهار

بند بسط می دهد و بسیط زمان و مکان را سرشار می کند. گویی آغاز سرشته

شدن و تنیده گی عالم در جان راوی را به اکنون می رساند.

اکنون که مرکز زمان است نه زمان میان آینده و گذشته.

بیشتر در مورد مفردات شعر گفتیم اما شعر در جان راوی شکل می گیرد و

آن جان که از آرامشی خاص برخوردار است. بیرون یا بیش از چار دیواری

شعر حضور دارد و همان نیروست که او را به پرشش ((که بود و چگونه

بود)) بر می انگیزد. (کی بود و چه گونه بود) غم عشق یا غم غربت عشق در

جان راوی را فاش می کند و آن ((که)) هالی سطرهای دوم هر بند ما را به

دلیل این غم راه می نماید و همچنین ماضی بودن فعلها در چهار بند مگر در

برگردانها که با((آخرین)) و ((پیشین)) تقویت می شود، تاکید است بر این

غم و شاید نشانه حسرتی یا ته مانده ای از دریغ و افسوس.

حکایت در یک زمان خطی نمی گذرد یعنی در اصل بر هیچ زمانی دلالت

نمی کند و در تمام زمانها می گردد.

چرا که رابطه ای ((دیگر باره))های بند دوم و سوم از یک رو در زمان برگردانها . گذشته را به اکنون و آینده می برد. گونه ای چرخش زمان را یاد آوری می کند که این وهم را به زایش دیگر باره ای پیوند می زند و پیداست که راوی در حال ایستاده است و این حال هم مرکز زمان است یا حجم زمان. راوی تو را در اکنون جوید اما این اکنون حال نیست در آن واحد در آینده و در گذشته نیز هست تو به زمان معنا می دهی همان گونه به من و ما و تمامی هستی معنا می بخشد. او در تو معنا می یابد و بی تو اویی در کار نیست اما تو همیشه زاده خواهی شد و هیچ گاه نبود است که تو نبوده باشی. و این ((دیگر باره))حرکتی دارد که جاودانه تکرار خواهد شد.

راوی از هستی یافتن دیگر باره دریا و زایش امید می گوید و به بیان دیگر سخن از زایش امید به نومییدی می ماند یا به بشارتی که راوی به رمان تحقق آن نمی اندیشد و همین موجب می شود که راوی امیدواری و نومییدی باشد. البته باید گفت سوای واژه امید، دلالت آشکاری در شعر برای امیدواری و نومییدی نداریم. چرا که این دو در زمان رخ می دهند ولی زمان این شعر گویی معنای متعارفی زمان را ندارد. دیگر آن که از مرگ و نیامدن سخنی در میان

نبوده است که امیدی باشد. این در آخرین و پیشین و دیگر باره ها می توان دید. تکیه بر دیگر باره بسیار پر معنی است. این ترکیب از گونه تولد نو بحث می کند و نشانه ای از سیال و گذارنده بودن زمان بدست می دهد که انعطاف را تقویت می کنند.

شدنهای پیایی در واژه ((آخرین)) دیده می شود. آخرین میلاد، نزدیک میلاد تو به من است، نه آن که دیگر نیایی تو را میلاد هاست. که این آخرین آنهاست.

نسیم از این روایت می کند که تو خرام عالمی و از، میلاد این خرام می گوید تو زاده می شود هر چند دیری است که زاده نشده ای.

این آخرین میلاد تو نیست به این معنا که دیگر زاده نمی شوی، این آخرین آن زاده شدنهای بی شمار است که در آنها استحاله را امکان پذیر کرده ای. اینجا تمام یقین است.

یقین و رای امیدواری و نومیدی است. آن ((حقیقت انکار ناپذیر)) که یقین خاک است راه برامید و نومیدی می بندد.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

و در آخر به معنای امید می رسیم امید در اینجا همان توست راوی دارد با او

سخن می گوید..

او هستی دارد و راوی تنها در زمان تجلی این هستی می پرسد. او یقین دارد

نه امید فقط زمان را در دیگر باره ((یا زمان در دیگر باره)) را می پرسد

و همین جا که مدام ((کی بود و چه گونه بود)) می پرسد که یادآور است از

(تو) برای (تو)

این تو آغازش اسطورهاست و انجامش در حقیقت انکار ناپذیری خاک.